

موانع دیپلماتیک تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در اروپا پس از جنگ جهانی اول

سیدحسین شجاعی دیوکلانی*

چکیده

مسئله اصلی این تحقیق بررسی موانع دیپلماتیک تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در اروپای پس از جنگ جهانی اول است. با پایان جنگ جهانی اول نمایندگان کشورهای پیروز جنگ در پاریس گرد هم آمدند تا برپایه اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون صلح را در اروپا برقرار سازند. تحقق این هدف در مذاکرات صلح با موانع جدی دیپلماتیک در اروپا مواجه گردید. همین مسئله موجب شد تا مقاله پیش‌رو به طرح این پرسش بپردازد که اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون چه اهدافی را دنبال می‌کرد و در راستای تحقق این اهداف با چه موانع دیپلماتیکی در اروپای پس از جنگ جهانی اول مواجه شد؟ فرضیه تحقیق بر این ایده استوار است که تمرکز اصول ۱۴ ماده‌ای بر اهداف آرمانگرایانه بدون توجه به واقعیت‌های سیاسی موجود در عرصه دیپلماسی اروپای پس از جنگ جهانی مانع اصلی تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای گردید.

دستاوردهای این پژوهش که با روش تحقیق تاریخی صورت گرفته است بر این تأکید دارد که تطابق نداشتن مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون با واقعیت‌های موجود در عرصه دیپلماسی اروپای پس از جنگ، تعارض آن با منافع قدرت‌های بزرگ اروپائی و تطابق نداشتن نحوه برگزاری و اداره جلسات مذاکرات صلح با اصل اول اصول ۱۴ ماده‌ای مهمترین موانع دیپلماتیک بودند که تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای را در اروپا با ناکامی مواجه کردند. **واژه‌های کلیدی:** اصول ۱۴ ماده‌ای، ویلسون، موانع دیپلماتیک، اروپا، جنگ جهانی اول.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه مازندران. (Email: H.shojaee@umz.ac.ir)

مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی اول کنفرانس صلح پاریس با هدف برقراری صلح از طریق رفع مشکلات و مسائل زمینه‌ساز بروز جنگ جهانی برگزار گردید. نکته حائز اهمیت در خصوص برگزاری این کنفرانس پذیرش اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون به عنوان اصول اساسی و پایه‌ای مذاکرات صلح بود. حضور مؤثر آمریکا در جناح اتفاق مثلث جنگ جهانی و نقش کلیدی این کشور در پیروزی این جناح به همراه نیازهای اقتصادی اروپای پس از جنگ به ایالات متحده، ویلسون را در موقعیتی قرار داد تا اصول ۱۴ ماده‌ای خود را به عنوان اصول پایه‌ای مذاکرات به برگزارکنندگان کنفرانس صلح تحمیل کند.

ویلسون امیدوار بود تا با محقق کردن اصول ۱۴ ماده‌ای خود صلحی پایدار در اروپا برقرار کند؛ زیرا این اصول که با نگرش آرمانگرایانه به مسائل دیپلماتیک و روابط بین‌الملل طرح و ارائه شده بود در تقابل با نظریه‌ی رایج توازن قوا قرار داشت. نظریه‌ی توازن قوا که قرن‌ها بر دیپلماسی قدرت‌های اروپایی سایه افکنده بود و خط مشی اساسی روابط میان قدرت‌های اروپایی را در دوران صلح مسلح تعیین می‌کرد خود یکی از عوامل مهم سوق دادن اروپای دوران صلح مسلح به جنگ جهانی اول بود. زیرا تبدیل شدن نظریه‌ی توازن قوا به رفتار سیاسی و دیپلماتیک در مناسبات بین‌المللی موجب شد تا قدرت‌های اروپایی در دوران صلح مسلح به رقابت‌های تسلیحاتی و پیمان‌های محرمانه‌ی سیاسی و نظامی سوق پیدا کنند. جنگ جهانی اول محصول حاکم شدن چنین شرایطی بر فضای دیپلماسی اروپا بود.

با آگاهی از پیامدهای تبدیل شدن نظریه‌ی توازن قوا به رفتار سیاسی و دیپلماتیک در روابط خارجی میان کشورهای اروپایی، ویلسون با نگرشی آرمانگرایانه اصول ۱۴ ماده‌ای خود را با هدف برقراری صلحی پایدار در اروپای پس از جنگ ارائه کرد. اما چالش‌های به وجود آمده در جریان برگزاری مذاکرات صلح مانع تحقق آرزوی ویلسون شد و نتایج حاصل از کنفرانس صلح پاریس تضمینی برای تحقق صلحی دائمی مورد نظر وی ایجاد نکرد.

در تحقق نیافتن این هدف آنچه بیش از همه نقش داشت وجود برخی موانع در عرصه دیپلماسی اروپا بود که این موانع تحقق کامل اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای را در

جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس با چالش‌های جدی و ناکامی مواجهه کرد. بر این اساس مقاله‌ی حاضر در صدد است تا با استفاده از روش تحقیق تاریخی و با طرح این پرسش که اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون چه اهدافی را دنبال می‌کرد و در راستای تحقق این اهداف با چه موانع دیپلماتیکی در اروپای پس از جنگ جهانی اول مواجه شد، به بررسی اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون و موانع دیپلماتیک اروپایی پیش‌روی تحقق آن در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس بپردازد. فرضیه‌ی تحقیق برای پاسخ به این پرسش بر این ایده استوار است که تمرکز اصول ۱۴ ماده‌ای بر اهداف آرمانگرایانه بدون توجه به واقعیت‌های سیاسی موجود در عرصه دیپلماسی اروپای پس از جنگ جهانی اول مانع اصلی تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای گردید.

اهمیت و نوآوری مقاله پیش‌رو در تمرکز آن بر اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون و موانع دیپلماتیک تحقق آن در اروپا در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس است. این مسأله در منابعی که با محوریت تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل به رشته تحریر درآمدند مانند «تاریخ روابط بین‌الملل ۱۹۴۵-۱۸۷۱» مجید بزرگمهری، «نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل» سید حسین سیف‌زاده، «مبانی و مقدمت تاریخ روابط بین‌المللی» پیر رونون و ژان باتیست دور وزل و منابعی که تاریخ اروپا را در سال‌های میان دو جنگ جهانی مورد بررسی قرار دادند مانند «قرن زیاده‌روی‌ها» پاتریس توشار، «عصر نهایت‌ها» اریک هابسباوم، William R. The Twentieth Century World، Kaylor. A History of the World in the Twentieth Century 1918-1945، Frank Spencer. The lights that failed, European International History 1919-1933، Zard Stiner. و منابعی که در آنها تاریخ ایالات متحده و زندگی ویلسون به رشته تحریر درآمده است مانند «تاریخ آمریکا» هاورد زین، «تاریخ آمریکا» آندره موروا، The Presidency of Woodrow Wilson، Leno Canfile Woodrow Willson and the new America، Alfred B Rollins مورد توجه قرار نگرفته است. بیشتر توجه این منابع بر نحوه برگزاری کنفرانس صلح در پاریس و چالش‌های سیاسی به وجود آمده در جریان برگزاری آن و همچنین چالش‌های سیاسی اروپا پس از جنگ جهانی اول است. همچنین این منابع مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای را از منظر تطابق یا عدم تطابق آن با فضای دیپلماسی حاکم بر اروپا مورد بررسی قرار نداده‌اند و به نقش موانع دیپلماتیک در اروپا، که مانع تحقق اهداف آرمانگرایانه اصول ۱۴ ماده‌ای در این قاره شد، نیز توجه

نکرده‌اند. پرداختن به این مسأله از آن جهت حائز اهمیت است که از یک سو به تبیین دلایل ناکامی کنفرانس صلح پاریس برای ایجاد صلح در اروپا کمک می‌کند و از سوی دیگر امکان ریشه‌یابی دلایل بروز چالش‌های سیاسی متعدد در اروپای سال‌های میان دو جنگ جهانی را برای محققان تاریخ فراهم می‌کند.

زمینه‌های طرح و اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون

کنفرانس صلح پاریس تلاشی بود از سوی ۲۷ کشور حاضر در جناح پیروز جنگ جهانی اول برای رفع مشکلات و نابسامانی‌های موجود در عرصه بین‌المللی مخصوصاً اروپای پس از جنگ. این مشکلات و نابسامانی‌ها از نظر شرکت‌کنندگان و قدرت‌های بزرگ حاضر در کنفرانس ریشه در مسائلی داشت که از عوامل اصلی بروز جنگ جهانی بودند؛ این عوامل عبارت بودند از: ۱- آلمان و مسأله توسعه‌طلبی امپریالیستی این کشور؛ ۲- مسأله اقلیت‌های قومی، نژادی و زبانی ناراضی در درون امپراتوری‌های اروپایی؛ ۳- پیمان‌ها سرّی میان کشورهای اروپایی در دوران صلح مسلح. (2: 72, keylo, 1996) برای رفع این مشکلات اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون به عنوان محور اصلی مذاکرات صلح مورد پذیرش قرار گرفت.

به همین منظور نمایندگان کشورهای جناح پیروز جنگ در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ در پاریس حضور پیدا کردند تا در خصوص انعقاد پیمان صلح به مذاکره بپردازند. انتخاب پاریس به عنوان محل مذاکرات صلح با اصرار کلمانسو^۱ نخست وزیر فرانسه و تمایل ویلسون به خاطر حضور سربازان آمریکایی در آن کشور صورت گرفت (تامسن، ۱۳۸۷: ۸۳۹). هرچند که لوید جرج^۲ نخست‌وزیر انگلستان با برگزاری کنفرانس در این شهر مخالف بود؛ زیرا وی نمی‌خواست ابتکار عمل در مذاکرات صلح به دست فرانسه باشد. همچنین لوید جرج جوّ حاکم بر پاریس را با توجه به خصومتی که مطبوعات آن کشور علیه آلمان ایجاد کرده بودند مناسب نمی‌دید. تحت تأثیر همین مسأله وی عنوان کرد: «من نمی‌خواهم کنفرانس را در پایتخت خونین او (کلمانسو) برگزار کنم.» (stiner, 2005: 15)

1. Clemenceau
2. Lloyd George

علی‌رغم مخالفت للوید جرج مذاکرات صلح در پاریس برگزار شد. این مذاکرات از همان روزهای نخست با مشکلات و چالش‌های زیادی مواجه شد. بیشتر مشکلات و چالش‌های ناشی از اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون بود؛ زیرا این اصول نه براساس ضرورت‌ها و مشکلات سیاسی و اقتصادی اروپای پس از جنگ جهانی، بلکه براساس مشکلات اروپا در دوران صلح مسلح و بر پایه‌ی نوعی نگرش آرمانگرایانه به مسائل دیپلماتیک در عرصه‌ی بین‌المللی طرح شد.

نگرش آرمانگرایانه به مسائل بین‌المللی نگرشی جدید در دیپلماسی بود که پس از جنگ جهانی اول متداول گردید. شکست نظریه‌ی توازن قوا که در سال‌های پیش از جنگ جهانی مخصوصاً در دوران صلح مسلح رایج بود، موجب گرایش به آرمانگرایی در مسائل دیپلماتیک شد. (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۵۱ و البرزی، ۱۳۶۸: ۳۶) طرفداران نظریه‌ی توازن قوا در دوران صلح مسلح معتقد بودند که صلح قداست خود را از دست داده است و تنها رقابت‌های تسلیحاتی می‌تواند مانع از بروز جنگ شود. وقوع جنگ جهانی اول خط بطلانی بر نظریه‌ی توازن قوا بود و در پی این ناکامی، نگرش آرمانگرایی در دیپلماسی بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت. این آرمانگرایی بر مسائلی چون نوع دوستی، صلح و سوق دادن حس رقابت بشر به عرصه‌ی تجارت بین‌المللی تأکید داشت که تصور می‌شد تضمینی برای بقای صلح است. (بزرگمهر، ۱۳۸۵: ۲۶۵-۲۶۰)

براساس چنین نگرشی ویلسون اصول ۱۴ ماده‌ای خود را با هدف برقراری صلح پایدار در دنیای پس از جنگ طرح و ارائه کرد. (Rollins, 1965: 267) امید به نائل شدن به چنین هدفی بود که موجب می‌شد تا ویلسون جنگ جهانی اول را «جنگی که پایان همه جنگ‌ها است و جنگی که دنیا را برای دموکراسی امن ساخت» (زین، ۱۳۹۰: ۴۷۹) بپندارد. بر پایه همین خوش‌بینی و با هدف برقراری صلحی پایدار ویلسون اصول ۱۴ ماده‌ای خود را در ژانویه ۱۹۱۸ در پیامی به کنگره و خطاب به مردم جهان به عنوان اصولی که باید صلح جهانی را در دنیای پس از جنگ برقرار سازد بدین شرح پیشنهاد کرد:

۱- الغای دیپلماسی‌های محرمانه و تأکید بر انعقاد پیمان‌های صلح قاطع از طریق دیپلماسی علنی که به اطلاع عموم مردم برسد. ۲- آزادی قطعی دسترسی به دریاها

آزاد در زمان جنگ و صلح برای تمام ملت‌ها. ۳- برداشتن سدهای گمرکی در حد امکان و برقراری شرایط مساوی بازرگانی میان ملت‌هایی که به صلح اعتقاد دارند. ۴- تضمین مؤثر برای تحدید و تقلیل تسلیحات در حد برقراری امنیت عمومی. ۵- تصفیه دعاوی مستعمراتی با رعایت اصول بی‌طرفی و تضمین منافع ملت‌های زیردست و دولت‌هایی که خواهان حکومت کردن بر این ملت‌ها هستند. ۶- تخلیه روسیه و دادن امکان و فرصت تعیین سرنوشت برای مردم این کشور. ۷- تخلیه بلژیک و بازگشت آن به حالت اولیه پیش از جنگ. ۸- آزادی تمام قلمرو فرانسه و بازگرداندن آلزاس و لرن به این کشور. ۹- تجدید مرزهای ایتالیا بر پایه ملاحظات واضح و روشن ملی. ۱۰- حق ملت‌های ساکن در امپراتوری اتریش در ایجاد حکومت مستقل. ۱۱- تخلیه رومانی، صربستان و مونتنگرو از اشغال نیروهای اتحاد مثلث و دسترسی صربستان به دریای آزاد. ۱۲- اعطای استقلال داخلی به ملیت‌های غیرترک در امپراتوری عثمانی و آزاد گذاشتن تنگه داردانل برای عبور کشتی‌ها و تجارت تمام ملت‌ها تحت تضمین‌های بین‌المللی. ۱۳- ایجاد لهستان مستقل از مردم لهستانی که به صورت آزاد و مطمئن به دریای آزاد دسترسی داشته باشد. ۱۴- تأسیس یک مجمع ملل متحد برای تضمین استقلال ملت‌ها کوچک و بزرگ به صورت برابر (canfile, 1966: 122-124).

اما چرایی پذیرش اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون به‌عنوان محوری مذاکرات صلح از سوی شرکت‌کنندگان در کنفرانس پرسشی است که پاسخ آن را باید در نیاز اقتصادی اروپا به ایالات متحده در دنیای پس از جنگ جست. جنگ جهانی اول که صحنه‌های نبرد آن در اروپا روی داد موجب وارد آوردن خرابی‌های بسیار در اروپا شد که در نتیجه‌ی آن تولیدات اقتصادی و صنعتی در این قاره به حداقل رسید. (تامسن، ۱۳۸۷: ۸۷۳) در مقابل ایالات متحده به دلیل دوری از میادین جنگ از چنین آسیب‌های اقتصادی‌ای مصون ماند و در مقایسه با سال‌های پیش از جنگ جهانی با بنیه‌های اقتصادی، مالی، بازرگانی و صنعتی قوی‌تر توانست جنگ را به پایان برساند. تقویت بنیان‌های اقتصادی ایالات متحده در سال‌های جنگ مرهون فرصتی بود که اقتصاد جنگ‌زده‌ی اروپا در اختیار این کشور قرار داده بود. در جریان جنگ جهانی اول صنایع کشورهای اروپایی در خدمت تولیدات نظامی قرار گرفت و بخش کشاورزی نیز به دلیل شرایط جنگی از توان اصلی تولید خود باز ماند. برای بخش صنعت و کشاورزی

ایالات متحده این امکان در سالی جنگ فراهم آمد تا علاوه بر بازارهای داخلی ایالات متحده برای بازارهای کشورهای اروپایی هم تولید کند. به همین دلیل جنگ جهانی اول امکان و فرصت رشد اقتصادی بزرگی برای اقتصاد ایالات متحده فراهم کرد و در سایه چنین امکانی بود که اقتصاد ایالات متحده جهش چشمگیری در مقایسه با سال‌های پیش از جنگ کرد. (بزرگمهری، ۱۳۸۵: ۲۵۸-۲۵۷)

در سایه برخورداری از این جهش اقتصادی، ایالات متحده پس از جنگ جهانی به عنوان مرکز اقتصاد جهانی جایگزین انگلستان شد. (کندی، ۱۳۸۲: کتاب دوم، ۲۴۲) در چنین شرایطی اروپا برای بازسازی اقتصادی خود و همچنین ترمیم ویرانی‌های ناشی از جنگ به سرمایه‌ها و قدرت مالی ایالات متحده نیاز داشت. علاوه بر این میزان بالای وام و بدهی جنگی کشورهای اروپایی مخصوصاً کشورهای عضو اتفاق مثلث به ایالات متحده (Ashworth, 1975: 230) نیز از جمله عواملی بود که ویلسون را در موقعیتی قرار دارد تا اصول ۱۴ ماده‌ای خود را علی‌رغم بی‌میلی دولتمردان اروپایی برای پذیرش این اصول (canfile, 1966: 138) وادار به قبول آن کند.

با وجود عدم تمایل دولتمردان اروپایی برای پذیرش اصول ۱۴ ماده‌ای، برگزاری کنفرانس صلح با محوریت اصول ۱۴ ماده‌ای با استقبال مردم اروپا مواجه شد و در میان آنان امید به برقراری صلحی پایدار ایجاد کرد. استقبال مردم شهرهای بزرگ اروپا از جمله پاریس، (موروا، ۱۳۸۳: ۶۲۶) لندن و رم (Rollin, 1965: 275-276) از ویلسون و همچنین امیدهای فراوانی که مردم کشورهای مغلوب، مخصوصاً آلمان به برقراری صلحی عادلانه از طریق اصول ۱۴ ماده‌ای از خود بروز دادند (اشنایدر، ۱۳۶۴: ۲۴؛ نویمان، ۱۳۷۰، ۳۱) تداعی‌کننده‌ی چنین امیدواری‌هایی بود. اما علی‌رغم همه این امیدواری‌ها اصول ۱۴ ماده‌ای در مرحله عمل ناتوان از محقق کردن اهداف آرمانگرایانه خود شد؛ زیرا اصول ۱۴ ماده‌ای در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس با موانع جدی دیپلماتیک اروپایی مواجه شد. این موانع دیپلماتیک که خود موجب بروز اختلاف نظر و چالش‌های فراوان در میان برگزارکنندگان کنفرانس مخصوصاً قدرت‌های بزرگ شد در ادامه‌ی نوشتار حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

موانع دیپلماتیک تحقق اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا و چالش‌های آن در کنفرانس صلح پاریس

تحقق عینی اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در جریان برگزاری مذاکرات صلح پاریس با سه مانع جدی دیپلماتیک در اروپا مواجه شد. این موانع دیپلماتیک ناشی از تعارض میان آرمانگرایی اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه‌ی دیپلماسی اروپای پس از جنگ بود. زیرا اصول ۱۴ ماده‌ای نه بر اساس مشکلات، ضرورت‌ها و واقعیت‌های موجود دیپلماتیک اروپا پس از جنگ جهانی، بلکه بر پایه‌ی مشکلات، ضرورت‌ها و واقعیت‌های سیاسی اقتصادی اروپا در دوران صلح مسلح با رویکرد آرمانگرایانه به مسائل دیپلماتیک و روابط بین‌الملل طرح شد. موانع دیپلماتیک پیش روی اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا که تحقق اهداف آرمانگرایانه آن را در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس با موانع و چالش مواجه کرد، عبارت بودند از: الف - تطابق نداشتن اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه دیپلماسی اروپا؛ ب - تعارض اصول ۱۴ ماده‌ای با منافع قدرت‌های بزرگ اروپایی و پ - تطابق نداشتن نحوه‌ی برگزاری اداره‌ی جلسات کنفرانس با اصل اول اصول ۱۴ ماده‌ای.

الف: تطابق نداشتن اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه دیپلماسی اروپا

موانع و چالش‌های به وجود آمده در نتیجه تطابق نداشتن اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه دیپلماسی بین‌المللی ناشی از دو عامل بود. ۱- پیمان‌های سرّی منعقد شده میان قدرت‌های بزرگ در زمان جنگ؛ ۲- وجود برخی ملاحظات استراتژیک که مانع از اجرای مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای می‌شد.

در خصوص عامل اول باید عنوان کرد که دوران ۴۳ ساله‌ی صلح مسلح در تاریخ دیپلماسی اروپا به شدت متأثر از پیمان‌های سرّی و دیپلماسی‌های محرمانه میان قدرت‌های اروپایی بود. این پیمان‌های سرّی و دیپلماسی‌ها محرمانه اگرچه به هدف بازدارندگی در فضای دیپلماسی متأثر از اصل موازنه قوا که طی چند قرن از موازین و اصول اصلی حاکم بر دیپلماسی اروپا بود شکل می‌گرفت؛ (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۵۴-۴۹) در عمل این پیمان‌های سرّی و دیپلماسی‌های محرمانه یکی از عوامل مؤثر در سوق

| موانع دیپلماتیک تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در اروپا ... | ۱۰۷

دادن اروپا به سوی جنگ جهانی اول بود. (هوبزباوم، ۱۳۸۲: ۴۲۴-۴۲۰ و Andrew, 1966: 137-151)

سیاست انعقاد پیمان‌های محرمانه در زمان جنگ جهانی اول نیز تداوم پیدا کرد. انعقاد پیمان سرّی ۱۹۱۵ لندن میان ایتالیا و نیروهای اتفاق مثلث محصول همین دیپلماسی‌های محرمانه بازمانده دوران صلح مسلح بود. ایتالیا اگرچه از سال ۱۸۸۲ در کنار آلمان و اتریش عضو اتحاد مثلث بود؛ با آغاز جنگ جهانی اعلام بی‌طرفی کرد. بی‌طرفی ایتالیا در جنگ جهانی تا آوریل ۱۹۱۵ ادامه پیدا کرد و از این زمان ایتالیا با انعقاد پیمان سرّی لندن در ازای دریافت وعده تملک بر بخش‌هایی از سرزمین امپراتوری‌های عثمانی و اتریش، در جناح اتفاق مثلث علیه اتحاد مثلث اعلام جنگ کرد. (Valiani, 1966: 113-136 & Snyder, 1958: 139-140)

وعده‌های ارضی نیروهای اتفاق مثلث به ایتالیا بر اساس پیمان سرّی لندن علی‌رغم مطابقت ظاهری با ماده نهم اصول ۱۴ ماده‌ای، که بر تجدید مرزهای ایتالیا بر پایه ملاحظات واضح و روشن ملی تأکید داشت، با اصل‌های دهم و دوازدهم این اصول که مربوط به اعطای استقلال به ملت‌های مستقر در امپراتوری‌های اتریش و عثمانی بود مطابقت نداشت و تحقق آن با مانع و چالش جدی مواجه شد. به همین دلیل ویلسون با وعده‌های ارضی که در جریان پیمان سرّی لندن توسط انگلستان، فرانسه و روسیه به ایتالیا داده شد، مخالفت کرد. (stiner, 2005: 88-89) زیرا وی پیمان‌های سرّی دوران صلح مسلح و زمان جنگ را ناسازگار و مغایر شرایط دنیای جدید در سال‌های پس از جنگ می‌دانست. (Rollin, 1965: 296)

در کنار عامل فوق وجود برخی ملاحظات استراتژیک در اروپای پس از جنگ مانند ایجاد کمربند امنیتی در شرق اروپا برای جلوگیری از گسترش دامنه‌های انقلاب روسیه به اروپای غربی و همچنین تضمین امنیت مرزهای فرانسه در مقابل خطر تهاجم مجدد آلمان، که در اصول ۱۴ ماده‌ای تدابیری برای آن در نظر گرفته نشده بود، نیز موجب می‌شد تا اصول ۱۴ ماده‌ای به دلیل تطابق پیدا نکردن با واقعیت‌های دیپلماسی بین‌المللی و ملاحظات استراتژیک در تحقق اهداف خود با موانع جدی دیپلماتیک در اروپا مواجه شود. این مسأله به‌طور اخص تحقق اصول هشتم، دهم، دوازدهم و سیزدهم از اصول ۱۴ ماده‌ای را با مانع و چالش مواجه می‌کرد که از اعطای استقلال به اقلیت‌های قومی،

زبانی و نژادی ناراضی ساکن در امپراطوری‌های اروپا سخن به میان می‌آورد. نتیجه این وضعیت محقق نشدن کامل ایده ویلسون در خصوص اعطای استقلال به ملت‌های مستقر در درون امپراتوری‌های اروپایی بود.

در اولویت بخشی میان اصل ملیت‌ها و ملاحظات استراتژیک آنچه در نهایت اولویت یافت ملاحظات استراتژیک بود. تحت تأثیر همین مسأله بود که اروپای پس از جنگ جهانی اول همچنان با مسأله اقلیت‌های ناراضی قومی، نژادی و زبانی در کشورهای تازه تأسیس دست‌به‌گریبان بود و تمام کشورهای تازه تأسیسی که از امپراتوری‌های فروپاشیده اروپای پس از جنگ جهانی اول ایجاد شدند همانند امپراتوری‌های سابق چندملیتی بودند. (هابسباوم، ۱۳۸۰: ۵۴) علی‌رغم همه تلاش‌هایی که در کنفرانس صلح پاریس برای تحقق استقلال ملیت‌ها به کار رفت، هنوز در اروپا حدود ۳۰ میلیون نفر اقلیت ناراضی جدا مانده از سرزمین مادری وجود داشت که این رقم تقریباً نیمی از میزان این اقلیت‌های ناراضی در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول بود. (رونون و دوروزل، ۱۳۵۴: ۱۷)

این وضع مخصوصاً در شرق اروپا و در منطقه‌ی بالکان - جایی که مقرر شد بر اساس اصل‌های دهم، دوازدهم و سیزدهم به اقلیت‌های ملی، قومی، زبانی و نژادی مستقر در امپراتوری‌های اتریش و عثمانی استقلال اعطا شود - بدتر بود؛ زیرا تشکیل واحدهای ملی جدید بر اساس اصل ملیت‌ها بدون توجه به ملاحظات استراتژیک امکان‌پذیر نبود و در نهایت اصل ملیت‌ها قربانی ملاحظات استراتژیک شد. به همین دلیل بود که تقریباً بیشتر واحدهای سیاسی ملی که بر اساس اصول ۱۴ ماده‌ای تشکیل شدند با مسأله اقلیت‌های قومی، نژادی و زبانی ناراضی‌ای دست به گریبان بودند که خواهان پیوستن به سرزمین مادری خود بودند. (هابسباوم، ۱۳۸۰: ۵۴) به‌عنوان مثال پس از تشکیل لهستان جدید ۶۹٪ مردم این کشور لهستانی و مابقی غیرلهستانی بودند. جمعیت چک و اسلواک کشور تازه تأسیس چکسلواکی ۶۵٪ بود. (پولانسکی، ۱۳۸۹: ۲۴) ترکیب قومی مردم این کشور عبارت بود از ۷ میلیون چک، ۵ میلیون اسلواک و ۳ میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر آلمانی. (همان، ۲۴) ترکیب ناهمگن قومی جمعیت این دو کشور نشان از محقق نشدن کامل اصل استقلال ملیت‌ها در چارچوب اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در کنفرانس صلح پاریس داشت.

از سوی دیگر ملاحظات استراتژیک نه تنها مانع از محقق شدن شکل‌گیری کامل واحدهای ملی از ملیت‌ها و قومیت‌های موجود در امپراتوری‌های اروپایی شد؛ بلکه موجب شد بخش‌هایی از سرزمین یک واحد سیاسی از بدنه اصلی آن شود. جدا کردن منطقه‌ی آلمانی‌نشین دانزیک از آلمان با هدف دسترسی لهستان به آبهای آزاد بر اساس اصل سیزدهم از اصول ۱۴ ماده‌ای که در معاهده‌ی ورسای گنجانده شد نه تنها این منطقه آلمانی‌نشین را از سرزمین مادری جدا کرد، بلکه موجب شد پروس شرقی علی‌رغم تعلق به کشور آلمان از بدنه‌ی اصلی سرزمین مادری جدا بماند. (pulzer, 1997: 98) این مسأله یکی از اصلی‌ترین عوامل نارضایتی آلمانی‌ها از کنفرانس صلح پاریس بود. زیرا آلمانی‌ها به شدت از آن احساس تحقیر می‌کردند.

همچنین بر اساس اصل هشتم اصول ۱۴ ماده‌ای مقرر شد تا منطقه‌های آلمانی‌نشین آلتاس و لرن که از سال ۱۸۷۱ جز قلمرو آلمان بود به فرانسه واگذار شود. این دو ایالت بر اساس ملاحظات استراتژیک و با این هدف به فرانسه واگذار شد تا این کشور از پتانسیل‌های جمعیتی بیشتری در مقابل آلمان برخوردار شود و از این طریق امنیت فرانسه در مقابل تهدید تهاجم احتمالی آینده‌ی آلمان تأمین گردد. این واگذاری که بر اساس معاهده‌ی ورسای و با توجه به ملاحظات استراتژیک اروپای پس از جنگ صورت گرفت با اصل ملیت‌ها مطابقت نداشت. زیرا به واسطه جدا شدن این دو ایالت و ایالت‌های سیلزی، یوپن، مالمدی، شلسویگ، دانزیک... در نتیجه معاهده‌ی ورسای ۱۳٪ جمعیت آلمان پیش از جنگ از سرزمین مادری خود جدا شد. (Ibid, 98) بر این اساس محقق نشدن اصل استقلال ملیت‌ها بنابر ملاحظات استراتژیک یکی از موانع تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا بود که از تطابق نداشتن برخی از مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه‌ی دیپلماسی و روابط بین‌الملل در اروپای پس از جنگ جهانی ناشی می‌شد.

ب: تعارض اصول ۱۴ ماده‌ای با منافع قدرت‌های بزرگ اروپایی

تعارض اصول ۱۴ ماده‌ای با منافع قدرت‌های بزرگ در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس از دیگر موانع دیپلماتیک در اروپا بود که تحقق اهداف آرمانگرایانه‌ی اصول ۱۴ ماده‌ای را در اروپای پس از جنگ با مانع و چالش مواجه کرد. منافع آلمان، ایتالیا و

فرانسه - سه قدرت از چهار قدرت بزرگ اروپایی - در کنفرانس صلح با اصول ۱۴ ماده‌ای در تعارض بود و این تعارض به طور اخص در مورد فرانسه به گونه‌ای بود که این کشور را به تضاد و چالش با شخص ویلسون و کشور انگلستان که در واپسین ماه‌های جنگ در خصوص آینده‌ی اروپای پس از جنگ به متحدان استراتژیک تبدیل شده بودند (canfile, 1966: 121) سوق می‌داد. به همین خاطر بود که کلمانسو در یکی از جلسات مذاکرات به طعنه عنوان کرد که خداوند متعال فقط ۱۰ ماده داشت اما ویلسون باید ۱۴ ماده داشته باشد. (فیندلی و راثنی، ۱۳۷۹: ۱۱۳) همچنین در جایی دیگر وی در انتقاد به نگرش آرمان‌گرایانه‌ی ویلسون نسبت به مسائل دیپلماتیک به کنایه عنوان کرد که «صحبت کردن با ویلسون در برخی مواقع مانند صحبت کردن با عیسی مسیح است» (Rollin, 1965: 280).

در این میان آنچه کلمانسو را به چنین واکنشی وامی‌داشت تلاش وی برای محقق کردن هرچه بیشتر هدف اصلی فرانسه در کنفرانس صلح پاریس بود. در کنفرانس صلح اصلی‌ترین هدف فرانسه تضعیف آلمان بود (spencer, 1975: 2/46 & Thomson, 78: 1981) در سال‌های میان دو جنگ جهانی سیاستمداران فرانسه بر این باور بودند که آلمان علی‌رغم شکست در جنگ همچنان تهدید بزرگی برای امنیت فرانسه است. آلمان علی‌رغم تسلیم شدن در جنگ و پذیرش شکست همچنان به عنوان یکی از قدرتهای اروپایی محسوب می‌شد. تا پیش از پایان جنگ هیچ نیروی مهاجمی نتوانست به خاک این کشور وارد شود. در مقابل فرانسه علی‌رغم پیروزی در جنگ لطمات و آسیب‌های فراوانی دید. سربازان آلمانی به هنگام اشغال بخش‌هایی از سرزمین این کشور دست به تخریب و ویرانی منابع و زیرساخت‌های اقتصادی فرانسه زدند. (توشار، ۱۳۸۴: ۵۴۵ و رونون و دوروزل، ۱۳۵۴: ۲۲۷) در نتیجه‌ی چنین شرایطی بود که پتانسیل‌های اقتصادی فرانسه پس از جنگ جهانی اول کمتر از آلمان شکست‌خورده در جنگ بود. به همین خاطر دولتمردان فرانسه آلمان را همچنان تهدیدی برای امنیت کشور خود قلمداد می‌کردند و در مقابل این تهدید سیاست تضعیف و تجزیه آلمان را در پیش گرفتند. (keylo, 1996: 76)

برای اجرای این سیاست کلمانسو سه روش را مد نظر داشت: اول جدا کردن سرزمین‌های غربی رود راین از آلمان و ایجاد حکومت‌های مستقل که حائل میان آلمان

و فرانسه باشد. (فیندلی و راثنی، ۱۳۷۹: ۱۱۵ و Taylor, 1975: 182) این روش را مارشال فوش^۱ فرمانده نیروهای فرانسه پیشنهاد کرد. (landman & wender, 1958: 28) دوم حمایت از تشکیل کشورهای مستقل در شرق و مرکز اروپا به منظور ایجاد توازن قوا در مرزهای شرقی آلمان (Langer, 1968: 6) و سوم تضعیف اقتصادی آلمان از طریق تحمیل غرامت سنگین جنگی. (keylo, 1996: 78) در مورد اخیر سیاستمداران فرانسه در صد بودند تا غرامت جنگی را به صورت نقد یا الحاق قسمت‌هایی از خاک آلمان که به لحاظ اقتصادی حائز اهمیت بود تأدیه کنند. تلاش فرانسه برای الحاق منطقه‌ی سار، که از معادن غنی زغال سنگ برخوردار بود، در راستای همین سیاست صورت می‌گرفت. الحاق سار به فرانسه با مخالفت آمریکا و انگلستان مواجه شد؛ زیرا دو کشور معتقد بودند که الحاق سار به فرانسه همان مشکلاتی را به وجود می‌آورد که الحاق آلتاس و لرن به آلمان در سال ۱۸۷۱ در روابط فرانسه و آلمان به وجود آورد. (spencer, 1975, 2/46 & pulze, 1997: 98)

سیاست‌های فرانسه در خصوص آلمان در کنفرانس صلح پاریس مخصوصاً با منافع و تمایلات انگلستان در تعارض بود. انگلستان از طریق کنفرانس صلح پاریس به دنبال برقراری صلحی پایدار در اروپا بود تا بتواند بدون مواجهه با هیچ مشکلی سیاست‌های مستملکاتی خود را تعقیب کند. (langer, 1968: 6 & stiner, 2005: 29-30) با توجه به این سیاست للوید جرج، نخست وزیر انگلستان، در جریان مذاکرات صلح به دنبال ایجاد اروپایی با ثبات سیاسی از طریق حل مسأله‌ی آلمان بود تا از این طریق اروپا به یک مکانیسم خودتنظیم صلح دست یابد. از نظر سیاستمداران انگلستان آنچه مانع تحقق چنین صلحی می‌شد، سیاست‌های افراطی فرانسه نسبت به آلمان بود. للوید جرج اگرچه معتقد بود که آلمان باید غرامت جنگی را بپردازد، حاضر نبود سیاست‌های فرانسه در مورد جداسازی بخش‌هایی از خاک آلمان را بپذیرد. (pulse, 1997: 98) به همین خاطر انگلستان در صدد تعدیل سیاست‌های فرانسه در مورد آلمان برآمد. از سوی دیگر انگلستان نگرانی دیگری هم در مورد آلمان داشت. با پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه اینک خطر انقلاب بلشویکی آلمان را هم تهدید می‌کرد. آنچه خطر وقوع این انقلاب را در آلمان تشدید می‌کرد تضعیف سیاسی و اقتصادی آلمان پس از جنگ بود.

به همین خاطر انگلستان در مخالفت با خواسته‌های فرانسه درصدد برآمد تا مانع تضعیف آلمان شود. (توشار، ۱۳۸۴: ۲۴۳) برای انجام این کار انگلستان درصدد برآمد تا سیاست‌های خود را با ایالات متحده هماهنگ کند. بدین ترتیب جبهه انگلوساکسون‌ها در مقابل فرانسه قرار گرفت تا به منظور ایجاد صلحی پایدار درصدد تعدیل سیاست افراطی فرانسه برآید. ممانعت از الحاق سار به فرانسه و جداسازی سواحل غربی رود راین از آلمان برای تشکیل حکومت حایل میان فرانسه و آلمان در راستای همین سیاست مشترک ایالات متحده و انگلستان - علی‌رغم اصرار کلمانسو علیه خواسته‌های فرانسه در کنفرانس صلح پاریس - صورت گرفت. (Taylor, 1975: 182) علاوه بر فرانسه، ایتالیا هم کشوری بود که منافعش با اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در تعارض بود.

نتیجه‌ی این تعارض بروز چالش‌های جدی در روند برگزاری کنفرانس صلح پاریس و ایجاد موانع دیپلماتیک بر سر راه تحقق اهداف آرمانگرایانه اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا بود. آنچه ایتالیا در جریان مذاکرات صلح دنبال می‌کرد تحقق بخشیدن به وعده‌هایی بود که نیروهای اتفاق مثلث در جریان پیمان سرّی ۱۹۱۵ لندن به این کشور داده بودند. سه کشور انگلستان، فرانسه و روسیه در پیمان سرّی ۱۹۱۵ لندن به ایتالیا وعده دادند که در صورت مداخله در جنگ به نفع جناح اتفاق مثلث خواسته‌های ارضی این کشور را در مسائل مستملکاتی و همچنین الحاق مناطق ایتالیایی زبان به آن کشور، برآورده سازند. پس از پایان جنگ، ایتالیا علاوه بر سرزمین‌های وعده داده شده در پیمان سرّی لندن، خواهان الحاق مناطق ایستریا و بندر فیوم بود که در پیمان سرّی لندن از آن نام برده نشده بود. درخواست‌های ایتالیا در جریان مذاکرات صلح با مخالفت ویلسون مواجه شد. ویلسون با استناد به اصل اول اصول ۱۴ ماده‌ای خود مبنی بر القای دیپلماسی‌های محرمانه، تعهدات ارضی نیروهای اتفاق مثلث به ایتالیا را رد کرد. همچنین وی با استناد به اصل دهم اصول ۱۴ ماده‌ای خود مبنی بر حق ملت‌های ساکن در امپراتوری اتریش برای تعیین سرنوشت ملت خود به مخالفت با الحاق ایستریا و فیوم به ایتالیا پرداخت. (spencer, 1975: 2/50)

مخالفت‌های ویلسون با خواسته‌های ارضی ایتالیا موجب قهر اورلاندو،^۱

1. Orlando

نخست‌وزیر این کشور، و کناره‌گیری ایتالیا از مذاکرات صلح شد. در پی این اتفاق ویلسون در پیامی که منبعث از نگرش آرمان‌گرایانه‌ی وی بود خطاب به مردم ایتالیا از آنها خواست تا صلح جهانی را بر منافع ملی ترجیح دهند. (بزرگمهری، ۱۳۸۵: ۲۷۴) اما این پیام تأثیری در رفع نارضایتی مردم ایتالیا از دستاوردهای کنفرانس صلح پاریس نداشت. در چنین شرایطی از نظر مردم ایتالیا آنچه پیروزی در جنگ تلقی می‌شد توسط دولت‌های قدرتمند در مذاکرات صلح مثله گردید و بدتر از آن بی‌کفایتی و ناتوانی سیاستمداران این کشور در مذاکرات صلح بود که علی‌رغم پیروزی ایتالیا در جنگ ره‌آوردی برای مردم این کشور به ارمغان نیاوردند. در سال‌های ابتدایی پس از جنگ این جمله رایج در میان مردم ایتالیا نشان‌دهنده‌ی نارضایتی آنها از نتایج کنفرانس صلح پاریس بود: «سربازان ایتالیا جنگ را پیروز شدند، ولی سیاستمداران آنها صلح را باختند» (Procacci, 1968: 173 & smith, 1975: 7).

در نتیجه‌ی همین نارضایتی بود که دانونزیو،^۱ شاعر ناسیونالیست ایتالیایی با هدایت سپاهی از سربازان بازگشته از جنگ، بندر فیوم را که مالکیت آن در کنفرانس صلح پاریس محل مناقشه ایتالیا و یوگسلاوی بود و ویلسون با الحاق آن به ایتالیا مخالفت کرد به نام مردم ایتالیا تصرف کرد. اشغال فیوم توسط دانونزیو با استقبال میهن‌پرستان افراطی مواجه شد و از سوی برخی از دولتمردان ایتالیایی با ارسال تجهیزات مورد حمایت قرار گرفت. (کسلرز، ۱۳۶۹: ۴۸) همین نارضایتی‌ها از نتایج حاصل از کنفرانس صلح پاریس در ایتالیا بعدها دستاویز موسولینی و فاشیست‌ها برای رسیدن به قدرت در این کشور شد. (کالیس، ۱۳۸۲: ۶۱-۶۲)

در کنار دو قدرت فرانسه و ایتالیا منافع آلمان هم به عنوان یکی دیگر از قدرت‌های اروپایی با اصول ۱۴ ماده‌ای در تعارض بود. این تعارض متأثر از سومین مانع دیپلماتیک ایجاد شده بر سر راه تحقق اهداف آرمان‌گرایانه‌ی اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا بود که نه تنها مانع تحقق اهداف آرمان‌گرایانه‌ی اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون شد بلکه حتی واقعی بودن نیات آرمان‌گرایانه‌ی این اصول و طراح آن را در زمان برگزاری کنفرانس صلح پاریس و پس از آن به چالش کشاند. چنین چالشی نتیجه‌ی تطابق نداشتن نحوه برگزاری و اداره جلسات کنفرانس صلح پاریس با اصل اول اصول

۱۴ ماده‌ای بود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

پ - تطابق نداشتن نحوه‌ی برگزاری و اداره‌ی جلسات کنفرانس با اصل اول اصول ۱۴ ماده‌ای

در اصل اول از اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون بر الغاء دیپلماسی‌های محرمانه و انعقاد پیمان‌های صلح قاطع از طریق دیپلماسی علنی که به اطلاع عموم مردم برسد تأکید شده بود. انجام چنین کاری از آن جهت ضرورت داشت که به اعتقاد ویلسون و بسیاری از سیاستمداران دیپلماسی‌های محرمانه و پیمان‌های سرّی سیاسی و نظامی به‌عنوان شاخصه اصلی دیپلماسی اروپا در دوران صلح مسلح یکی از دلایل سه‌گانه‌ی بروز جنگ جهانی اول بود. به همین دلیل بود که ویلسون نخستین اصل از اصول ۱۴ ماده‌ای خود را به الغای دیپلماسی‌های محرمانه از طریق اتخاذ دیپلماسی علنی اختصاص داد. اما علی‌رغم تأکید اصل اول در جریان برگزاری کنفرانس، جلسات به گونه‌ای برگزار و اداره شد که تداعی دیپلماسی‌های محرمانه پیش از جنگ جهانی اول بود.

کنفرانس صلح پاریس دو ماه پس از پایان جنگ جهانی اول با اعزام نمایندگان و هیأت‌های کارشناسی کشورهای مختلف شروع به کار کرد، اما تصمیم‌گیری‌های این کنفرانس عملاً تحت نظارت و کنترل شورایی متشکل از نمایندگان قدرت‌های بزرگ صورت گرفت. پیش از تشکیل جلسات رسمی کنفرانس و بنابر پیشنهاد فرانسه مقرر شد تا کشورهای بی‌تصمیم به شرکت و اعزام نماینده به مذاکرات دارند، به ۴ گروه تقسیم شوند: گروه اول شامل قدرت‌های بزرگ که متشکل از پنج کشور ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن بود که منافع آنها فرامنطقه‌ای و بین‌المللی بود؛ گروه دوم شامل آن دسته از کشورهای عضو اتفاق مثلث می‌شد که مسائل و منافعشان جنبه ملی داشت، مانند کشورهای لهستان، بلژیک، برزیل و...؛ گروه سوم شامل کشورهای بی‌تصمیم بود که در جریان جنگ روابط خود را با کشورهای اتحاد مثلث قطع کردند اما با آنها وارد جنگ نشدند؛ گروه چهارم شامل کشورهای مانند ایران بود که در جریان وقوع جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بودند. از میان این ۴ گروه، کشورهای بی‌طرف از امکان حضور نمایندگان خود در جلسات مذاکرات صلح محروم شدند و تنها اجازه یافتند مسائل و شکایات‌های خود را به صورت مکتوب به دبیرخانه کنفرانس ارائه دهند.

(بزرگمهری، ۱۳۸۵: ۲۶۴-۲۶۳) نمایندگان و کارشناسان کشورهای گروه دوم و سوم در جلساتی که مربوط به منافع کشورشان بود به مذاکره دعوت می‌شدند. نمایندگان پنج قدرت بزرگ مرکب از ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن در قالب شورایی ده نفره که رئیس دولت و وزیر امور خارجه هر کشور آن را تشکیل می‌دادند در تمامی جلسات حضور داشتند و تصمیم‌های نهایی را در مورد مسائل مختلف اتخاذ می‌کردند. همچنین دبیرخانه‌ای مرکب از نمایندگان پنج قدرت بزرگ تشکیل شد تا به تعیین موضوعات مورد مذاکره و تدوین صورت جلسات مذاکرات بپردازند. خارج از این چهار گروه کشورهای مغلوب جنگ قرار داشتند که نه تنها از حضور نمایندگان خود در کنفرانس صلح محروم بودند بلکه حق طرح هیچ‌گونه دعوی‌ای نداشتند. (همان، ۲۶۴)

تصمیم‌گیری‌ها برای انعقاد پیمان‌های صلح به مدت دوماه از طریق شورای ده نفره صورت می‌گرفت. اما پس از دوماه به دلیل کندی روند تصمیم‌گیری و طولانی شدن مذاکرات، نمایندگان ژاپن و وزرای امور خارجه‌ی ۴ کشور دیگر از مذاکرات کنار گذاشته شدند و تصمیم‌گیری در مورد آینده‌ی اروپای پس از جنگ به عهده ویلسون (رئیس جمهور ایالات متحده)، للوید جرج (نخست‌وزیر انگلستان)، کلمانسو (رئیس جمهور فرانسه) و اورلاندو (نخست‌وزیر ایتالیا) واگذار شد. (canfile, 1966: 170) در ادامه قهر و کناره‌گیری اورلاندو (نخست‌وزیر ایتالیا) از کنفرانس صلح، تصمیم‌گیری‌ها را در مذاکرات کنفرانس صلح پاریس - که تصمیم‌گیری درباره‌ی آینده جهان و اروپا بود - به دایره‌ی سه نفره ویلسون، للوید جرج و کلمانسو محدود کرد. این شکل تصمیم‌گیری در خصوص آینده صلح اروپا که در برخی موارد پشت درهای بسته به صورت خصوصی و بدون حضور منشی‌ها انجام می‌شد (Rollin, 1965: 279) تداعی‌کننده دیپلماسی‌های محرمانه‌ی اروپای دوران صلح مسلح بود که اصل اول اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون آن را محکوم و ملغی کرده بود.

در نتیجه‌ی چنین شکلی از تصمیم‌گیری‌ها بود که نمایندگان آلمان و سایر کشورهای مغلوب از حق شرکت در مذاکرات صلح محروم شدند. بدین ترتیب علی‌رغم امیدهای فراوان مردم و رهبران آلمان جهت دستیابی به صلحی عادلانه، معاهده‌ی ورسای به این کشور و مردمش تحمیل شد. در پایان مذاکرات آنچه تحت عنوان

عهدنامه‌ی ورسای پیش روی مردم آلمان قرار گرفت برخلاف انتظارشان بود و موجبات نارضایتی شدید آنها را فراهم کرد و در آنها احساس تحقیر و تنفر ایجاد کرد. تحت تأثیر همین حس تحقیر بود که ماکس وبر جامعه شناس آلمانی در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۹۱۹ عنوان کرد: «پرداختن به گذشته و اینکه مسئول جنگ کیست گناه سیاسی محسوب می‌شود. زیرا یک ملت شکست را می‌پذیرد ولی تحقیر را نمی‌پذیرد و این امر سبب می‌شود تا پانزده سال بعد جنگی دیگر شعله‌ور شود» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۷۷).

احساس نارضایتی از نحوه و شرایط مذاکرات صلح تنها مختص مردم و دولتمردان آلمانی نبود، بلکه برخی از کارشناسان کشورهای پیروز حاضر در مذاکرات صلح به اشکال مختلف نارضایتی خود را به دلیل ناعادلانه بودن نحوه‌ی تصمیم‌گیری در مذاکرات کنفرانس صلح پاریس و نتایج حاصل از آن ابراز کردند. جان مینارد کینز^۱ که به عنوان کارشناس اقتصادی هیأت اعزامی انگلستان در مذاکرات صلح حضور داشت، مذاکرات صلح را به خاطر تحمیل شرایط غیر معقول به آلمان ترک و از مقام خود استعفا کرد. وی در سال ۱۹۲۰ کتابی تحت عنوان نتایج اقتصادی صلح منتشر و در آن تأکید کرد که تحمیل غرامت سنگین به آلمان از لحاظ اقتصادی عملی بی‌معناست؛ زیرا آلمان توان پرداخت آن را نخواهد داشت و به لحاظ فنی هم غیرممکن است. (توشار، ۱۳۸۴: ۳۲) از سوی دیگر نورمان داویس^۲، کارشناس اقتصادی آمریکا در مذاکرات صلح، در تابستان ۱۹۱۹ نوشت برخی از نمایندگان در جریان مذاکرات صلح می‌خواهند غرامت بگیرند، برخی می‌خواهند بیش از آنچه آلمان می‌خواهد و باید بپردازد از این کشور بگیرند و برخی می‌خواهند تمام سرمایه‌ی آلمان را بگیرند و آن را نابود و ویران کنند. (Craig, 1981: 436)

در نتیجه چنین نحوه‌ی تصمیم‌گیری‌ای بود که پس از ارائه مفاد عهدنامه ورسای به هیأت نمایندگی آلمان، اعتراضی ۴۳۳ صفحه‌ای از سوی آنان به متن ۲۳۱ صفحه قرارداد نوشته شد. همچنین اعضای هیأت نمایندگی آلمان در اعتراض به عهدنامه‌ی ورسای از امضای آن سرباز زدند. در واکنش به این اقدام نیروهای اتفاق مثلث با دادن مهلتی هفت

1. Keynes

2. Davies

روزه به آلمان جهت امضای معاهده، تهدید کردند در صورت نپذیرفتن معاهده به آن کشور اعلام جنگ خواهند کرد. (Landman & Wender, 1958: 30)

بدین ترتیب در جریان برگزاری کنفرانس صلح پاریس علی‌رغم مخالفت اصول ۱۴ ماده‌ای با دیپلماسی‌های محرمانه، عهدنامه‌ای به آلمان و سایر کشورهای مغلوب جنگ جهانی تحمیل شد که به دلیل غیرعلنی بودن و حضور نداشتن نمایندگان این کشورها تداعی‌کننده‌ی پیمان‌های محرمانه و عهدنامه‌های سرّی پیش از جنگ جهانی اول بود. این مسأله در کنار تضاد منافع قدرت‌های بزرگ و وجود ملاحظات استراتژیک به سومین مانع دیپلماتیک بر سر راه تحقق صلح پایدار در اروپا به‌عنوان اصلی‌ترین و آرمانی‌ترین هدف از اهداف آرمانگرایانه اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون تبدیل شد. شاهد این مدعا آغاز جنگی جدید در ابعاد جهانی (جنگ جهانی دوم) ۲۰ سال پس از انعقاد پیمان‌های کنفرانس صلح پاریس، در نتیجه مسائل و مشکلات اروپایی بود. بخش اعظمی از این مشکلات مانند نارضایتی آلمان و ایتالیا از نتایج جنگ و صلح ناشی از ناتوانی اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در تحقق اهداف آرمانی خود به دلیل مواجه شدن با موانع دیپلماتیک در اروپای پس از جنگ جهانی اول بود.

نتیجه

برقراری صلح پایدار در اروپای پس از جنگ جهانی اول به‌عنوان اصلی‌ترین هدف از اهداف آرمانگرایانه‌ی اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون در کنفرانس صلح پاریس بود؛ اما مواجه شدن اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون با سه چالش جدی دیپلماتیک تحقق این هدف را در اروپا با مانع مواجه کرد:

تطابق نیافتن برخی از مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای با واقعیت‌های موجود در عرصه‌ی دیپلماسی و روابط بین‌المللی در اروپا نخستین چالش دیپلماتیک بود که تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای را با مانع مواجه کرد. وعده‌های ارضی انگلستان، فرانسه و روسیه به ایتالیا برای جلب نظر این کشور جهت اعلام جنگ به نیروهای اتفاق مثلث در پیمان سرّی لندن که با مخالفت ویلسون مواجه شده بود و همچنین وجود برخی ملاحظات استراتژیک در اروپای پس از جنگ مانند ایجاد کمربند امنیتی برای جلوگیری از گسترش رادیکالیسم انقلاب بلشویکی روسیه و ضرورت تضمین امنیت مرزهای فرانسه

از تهدید تهاجم آلمان از جمله واقعیت‌های موجود در عرصه‌ی دیپلماسی اروپای پس از جنگ جهانی بود که اصول ۱۴ ماده‌ای با آن تطابق نمی‌یافت و همین مسأله تحقق عینی و عملی اهداف این اصول را در اروپا با چالش و مانع مواجه می‌کرد.

همچنین تعارض برخی مفاد اصول ۱۴ ماده‌ای با منافع قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز تحقق اهداف این اصول را با چنین چالش و مانعی مواجه کرد. تلاش فرانسه برای تحقق مهمترین هدف خود در کنفرانس، که تضعیف سیاسی و اقتصادی آلمان بود، و همچنین تلاش ایتالیا برای تحقق منافع خود در کنفرانس صلح، که عبارت بود از الحاق مناطق ایتالیایی‌زبان به قلمرو خود حتی فراتر از آنچه در عهدنامه‌ی سرّی لندن به این کشور وعده داده شده بود، از مهمترین موانع تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای در اروپا بودند که در نتیجه‌ی تعارض این اصول با منافع این دو قدرت بزرگ اروپایی ایجاد شد.

علاوه بر این تطابق نداشتن نحوه‌ی برگزاری و اداره جلسات کنفرانس با ماده اول اصول ۱۴ ماده‌ای که بر الغای دیپلماسی‌های محرمانه و علنی شدن آن تأکید داشت با نحوه‌ی برگزاری و اداره جلسات مذاکرات صلح که تداعی‌کننده همان دیپلماسی‌های محرمانه بود نیز خود به یکی از موانع تحقق اهداف آرمانگرایانه اصول ۱۴ ماده‌ای ویلسون تبدیل شد. نتیجه‌ی این شکل برگزاری و اداره جلسات که تصمیمات ناشی از آن بدون حضور دول مغلوب اتخاذ می‌شد نیز خود مانع تحقق اهداف آرمانی اصول ۱۴ ماده‌ای بود. چنین شکلی از تصمیم‌گیری تمامی دول مغلوب مخصوصاً آلمان را، که علی‌رغم شکست در جنگ همچنان قدرت بزرگ اروپایی محسوب می‌شد، از نتایج کنفرانس صلح پاریس ناراضی کرد. این نارضایتی تهدیدی جدی برای ایجاد صلح دائمی و پایدار در اروپا به‌عنوان اصلی‌ترین و آرمانی‌ترین هدف از اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای بود. به همین دلیل بود که تحقق اهداف اصول ۱۴ ماده‌ای مخصوصاً ایجاد صلح دائمی و پایدار در اروپا علی‌رغم امیدواری‌های فراوان ویلسون و مردم اروپا در نهایت به پروژه‌ای شکست‌خورده تبدیل شد. دلیل این مدعا آغاز جنگی جدید در ابعادی جهانی (جنگ جهانی دوم) بیست سال پس از پایان مذاکرات بود که آغازکننده اصلی این جنگ نارضی‌ترین کشور از نتایج کنفرانس صلح پاریس یعنی آلمان بود.

فهرست منابع و مآخذ

- اشناپدر، لوئیس (۱۳۶۴). *اسناد تاریخی قرن بیستم*، ترجمه فروغ پوری‌اوری، ج ۱، تهران: انتشارات فاریاب.
- البرزی، محمد رضا (۱۳۶۸). *ارزیابی تحول دیپلماسی در قرن بیستم*، تهران: نشر سفیر.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۵). *تاریخ روابط بین‌الملل ۱۹۴۵-۱۸۷۱*، تهران: سمت.
- پولانسکی، آنتونی (۱۳۸۹). *تحولات سیاسی و اجتماعی اروپای شرقی تا پایان جنگ جهانی دوم*، ترجمه عبدالعلی قوامی، تهران: نشر قومس.
- تامسن، دیوید (۱۳۸۷). *اروپا از زمان ناپلئون*، ترجمه خشایار دیهیمی و احمد علیقلیان، ج ۲، تهران: نشر نی.
- تایتون، فرانک ب و رابرت آلدریچ (۱۳۷۵). *تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا*، کریم پیرحیاتی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- توشار، پاتریس و دیگران (۱۳۸۴). *قرن زیاده‌روی‌ها*، عباس صفریان، تهران: وزارت امور خارجه.
- رونون، پیر و ژان باتیست دوروزل (۱۳۵۴). *مبانی و مقدمات تاریخ روابط بین‌المللی*، ترجمه احمد میرفندرسکی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زین، هاوارد (۱۳۹۰). *تاریخ آمریکا*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: کتاب آمه.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۶۸). *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سفیر.
- فیندلی، کارتر و جان راثنی (۱۳۷۹). *جهان در قرن بیستم*، ترجمه بهرام معلمی، تهران: ققنوس.
- کالیس، ارسطو (۱۳۸۲). *ایدئولوژی فاشیسم سرزمین و گسترش طلبی در ایتالیا و آلمان ۱۹۲۲-۱۹۴۵*، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: امیرکبیر.
- کسلرز، آلن (۱۳۶۹). *ایتالیای فاشیست*، محمدابراهیم اقلیدی، تهران: انتشارات معین.
- کندی، پل (۱۳۸۲). *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، ترجمه ناصر موفقیان، کتاب دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- موروا، اندره (۱۳۸۲). *تاریخ آمریکا*، ترجمه نجفقلی معزی، تهران: انتشارات اقبال.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۷۸). *تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز*، تهران: نشر قومس.
- نویمان، فرانتس (۱۳۷۰). *بهموت*، ترجمه محمدرضا سوداگر، تهران: دنیای مادر.
- هابسباوم، اریک (۱۳۸۰). *عصر نهایت‌ها*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آگه.
- هوبزباوم، ج. ا. (۱۳۸۲). *عصر امپراتوری*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: امیرکبیر.

- Andrew Christopher, (jul.1966). "Germany World Policy and the Reshaping of the Dual Alliance", Journal of Contemporary History, Vol. 1, No. 3. Ashworth, William, (1975). *A Short History of the International Economy Since 1850*, London, Longman.

- Canfile, Leno H, (1966), *The Presidency of Woodrow Wilson*, New Jersey, Fairleigh Dickison University press.

- Craig, Gordon A, (1981). *Germany 1866-1945*, New York, Oxford university Press Inc.

- Landman, J.H, & Wender. Herbe, (1958). *World Since 1914*, New York, Barnes & Noble. Inc.
- Langer, William L, (Oct 1968). “*The Well-Spring of our Discontents*”, Journal of Contemporary History, Vol. 3, No.4.
- Keylor, William R, (1996). *The Twentieth Century World*. New York, Oxford university press.
- Procacci, Giovanna, (Oct.1968). “*Italy: From Interventionism to Fascism, 1917-1919*”, Journal of Contemporary History, Vol. 3.
- Pulze, peter, (1997).*Germany 1870- 1945*, New Yor: Oxford.
- Rollins.jr, Alfred, (1965). *Woodrow Willson and the new America*, New York, Dell Publishing co.
- Smith, William A, (1975). *20th Century of Fascism*, New York, Thor publication.
- Snyder, Louis l., (1958). *Historic Documents of World War 1*, New Jersey, van nostrand company.
- Spencer, Frank, (1970). *A History of the World in the Twentieth Century 1918-1945*, Part 2, London, Pen Book, LTD.
- Stiner, Zard, (2005).*The lights that failed, European International History 1919-1933*, New York, Oxford university press Inc.
- Taylor, A.J. P, (1975).*English History 1914-1945*, Great Britain, Penguin book.
- Thomson, David, (1981).*England in the twentieth century*, Great Britain, Penguin book.
- Valiani, Leo, (Jul.1966). “*Italian-Austro-Hungarian Negotiations 1914-1915*”, Journal of Contemporary History, Vol. 1, No. 3.

